

می ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم

تمام زندگی‌ام بر این باور بوده‌ام
که دروغ نگویم
دل هیچ انسانی را نشکنم
و این را پذیرفته‌ام که از بین رفتن قسمتی از زندگی است.
اما با این وجود
از مرگ خودم می‌ترسم
می‌ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم!

می‌ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم!

«سابیر هاگا» شاعر کرد زبان کرمانشاهی است که کتابی به‌نام «می‌ترسم بعد از مرگ هم کارگر باشم» را با موضوع کار و کارگر و رنج‌های این قشر شریف جامعه سروده است. این مجموعه فوق‌العاده، در کمتر از یک سال بدون داشتن تریبون رسمی و تبلیغات رسانه‌ای به چاپ چهارم و پنجم رسیده است. این کتاب، همچنین برنده جایزه شعر کارگری ایران در سال ۱۳۹۲ شده است.

شاعر در شعرهای خود، مشکل زندگی کارگران، طرز فکر خانواده و طبقات اجتماعی جامعه را نشان داده است و در مورد سختی‌ها و ناهنجاری‌هایی که به جامعه کارگری می‌شود سخن می‌گوید.

شاعر در زندگی خود، سختی‌های فراوانی کشیده است، می‌گوید: «من در موقعیت و منطقه جغرافیایی خاصی به دنیا آمده‌ام. من کارگری خواهرم را در گرمای 60 درجه تابستان دیده‌ام. کارگری مادرم را، کارگری زن‌های دیگر را دیده‌ام. من خیلی خسته‌ام. خستگی من به پیش از تولدم برمی‌گردد. از وقتی که مادرم مرا در شکم حمل می‌کرد کارگر بوده‌ام، او کار کرده ولی خستگی‌اش را من هم احساس کرده‌ام. هنوز خستگی او در وجودم هست. همیشه کارگر بوده‌ام. همین الان هم دارم کارگری می‌کنم.»

شعرهای هاگا، جوری است که شاعر دارد از چشم کودک کار جهان را رصد می‌کند. کودکی که رنج فراوان کشیده است. کودکی از قشر زحمت‌کش جامعه. شاعر تلاش بسیاری کرده است تا ما را در موقعیت زندگی خود قرار دهد و خواننده بتواند این رنج و سختی را درک کند. شاعر مخاطب را در این مسیر به‌سادگی با خود همراه کرده، ساختار شعر کاملاً ساده و بدون پیچیدگی است و به ندرت از تکنیک شاعرانه استفاده کرده الفاظ و کلمات همان‌گونه که بر زبان شاعر جاری شده‌اند، به همان شکل هم در خود اثر دیده می‌شوند. سادگی و بی‌تکلف بودن شاعر است که موجب می‌شود بتواند تجربه زیستی خود را با مخاطب به اشتراک بگذارد.

شاه توت

تا به حال
افتادن شاه توت را دیده‌ای؟!
که چگونه سرخی‌اش را
با خاک قسمت می‌کند
(هیچ چیز مثل افتادن دردآور نیست)
من کارگرهای زیادی را دیدم
از ساختمان که می‌افتادند
شاه توت می‌شدند.

«سابیر هاگا» شاعر کرد زبان کرمانشاهی

گردآورنده: صدف صمدی، 17 ساله



روز جهانی همبستگی کارگران مبارک باد!



یادداشت این شماره دانش آموز

زیبا نیست که بگویم اولین بار که در هفته اول آوریل در کلاس با شاگردان از فرارسیدن اول ماه مه روز همبستگی کارگران جهان حریف زدیم؛ اکثر شاگردان خوب کلاس با وجود این که مسایل جهان را روزانه دنبال می‌کنند و در جریان آخرین تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در سطح جهان هستند اما اطلاع چندانی از این روز نداشتند. ولی بعد از ساعتی حرف و بحث، شاگردان با عشق و علاقه بحث‌های خوب و خلاق را از کودکان ناگزیر کار و خیابانی در ایران و جهان پیش کشیدند. سرانجام بنا به پیشنهاد پرهام آیش، شاگرد سال دوم دبیرستان قرار شد که این شماره دانش‌آموز و به‌خصوص بحث خودش را به اقبال مسیح تقدیم کنیم. از شاگردان و نویسندگان نشریه دانش‌آموز سپاس دارم که چگونه از بچه‌های کار در مزارع تنباکو مالاوی تا کودکان کار و رنج سراسر ایران درگیر شدند و با انرژی تحسین‌برانگیزی در این مورد خاص روز جهانی کارگر با عشق و شور قلم زدند. چه شورانگیز است که استثمار انسان از انسان، به‌ویژه استثمار کودکان کار در جهان پایان یابد.

معلم

باشیم که تا این روز زیبا و پرافتخار را ببینیم.

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یکسان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قهغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگری شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانت تاکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تاکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



بچه‌های کار

امروزه یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی در ایران کودکان کار است! کودکانی که فارغ از آرزوها و سرگرمی‌های کودکانه، مجبور به کار در خیابان‌ها و بازارها در سراسر ایران می‌شوند. این کودکان معمولاً 5 تا 15 سال دارند.

فقر، بی‌عدالتی اجتماعی، مهاجرت، اعتیاد و طلاق والدین باعث شده است که کودکان اجباراً به بازار کار وارد شوند. بازار کاری که اصلاً عادلانه نیست. بازاری که مهر عاطفی والدین، آرزوهای کودکانه، مدرسه و یا حتی یک وعده غذایی را از آن‌ها گرفته و به یک آرزو و رویا تبدیل کرده است. کودکان کار امروز، مشغول به کارهای سخت و طاقت‌فرسا در خیابان‌ها، معادن، بنایی، گل‌فروشی و غیره می‌شوند. این کودکان گاهی اوقات مورد آزار جنسی از طرف افراد پلید و صاحب کارشان قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از مشکلات با کار در سنین پایین، لطمه زدن روح و روان و جسم کودک است که در آینده نزدیک می‌تواند برای فرد بسیار مضر باشد. این مشکلات نه تنها برای خود شخص مضر است، بلکه می‌تواند مشکلاتی همچون کمبود نیروی کاری جوان و تحصیل‌کرده در آینده نزدیک در جامعه شود.

متأسفانه درصدی از این بچه‌های کار را دختران تشکیل می‌دهند که در کارخانه‌های خیاطی، گل‌فروشی و دست‌فروشی در سطح کشور هستند که فقط با یک دست مزد ناچیز و اندک و یا حتی برای پیدا کردن سرپناه و خوراک بخور و نمیر مجبور به کار می‌شوند.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO) بیش از 246 میلیون کودک کار در سراسر جهان مجبور به کار برای فراهم کردن مخارج خود و خانواده‌شان هستند که تقریباً 590 هزار در ایران و حدوداً 20 هزار تنها در پایتخت، یعنی تهران است.

جان جعفری، 18 ساله

کارگران کودک در صنعت تنباکو

کودکان کار، زیاده‌خواهانی که از این فرشته‌گان بی‌گناه برای ارضای زیاده‌خواهی‌شان استفاده می‌کنند.

تنباکو، کلمه‌ای که بعد از شنیدنش تصویر ریه‌های آسیب‌دیده روی پاکت سیگار از ذهن‌مان می‌گذرد، اما من به کودکان مصومی فکر می‌کنم که بنیای کار چند سالی زودتر آن‌ها را دعوت کرده، و گویی آسودگی آن‌ها را قدری زود فراموش کرده است. چیفونو، فقط ۱۳ سال دارد، با دستان کوچکش چند ساعت در روز کار می‌کند، آرزویش رفتن به مدرسه و خواندن و نوشتن است. اما مجبور به کار در مزرعه و کمک به مادرش و نگاه‌داری از خواهر معلولش است.

همیشه غذای کافی ندارند، با صدای نازک و لحنی کودکانه می‌گوید: «بعضی وقت‌ها یک بار در روز غذا می‌خورم، اگر آن روز کار کنم کمی گرسنه می‌شوم.»

این فرشته کوچک، تنها یک نمونه از کارگران کودک در صنعت تنباکو است. مالای، کشوری که ۷۰ درصد از درآمد صادراتش، از تنباکو به‌دست می‌آید. هیچ کشوری به این اندازه وابسته به تولید تنباکو نیست.

تنباکو به‌قیمت بسیار پایینی از کشورهای تولیدکننده تنباکو خریداری می‌شود، و این شرکت‌ها به‌قیمت بسیار کمتری از کشاورزان خریداری می‌کنند یا کودکان را مجبور به کار در مزارع تنباکو با حقوق بسیار کمی می‌کنند. بعضی از خانواده‌ها هم به‌قدری با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند که مجبور می‌شوند از کودکان‌شان در مزارع تنباکو کمک بگیرند...

کار کودکان، فاجعه‌ای که در سراسر دنیا انجام می‌شود اما کودکانی که در مزارع تنباکو کار می‌کنند بیش‌تر از دیگر کودکان کار در معرض خطر هستند. در بسیار از مناطق مالای کودکان ۵ ساله مشغول به کار در صنعت تنباکو هستند.

تنباکو، فقط برای مصرف‌کنندگان مضر نیست، بلکه برای تولیدکنندگان نیز بسیار خطرناک است چه بسا خطر بیش‌تر آن‌ها را تهدید می‌کند. در مزارع تنباکو، باید از لباس‌های مخصوص برای جلوگیری از مسمومیت از سم‌های بسیار قوی و خود گیاه تنباکو استفاده کرد. اما این کودکان بدون هیچ لباس مخصوصی مشغول به کار می‌شوند. زیرا تهیه این لباس‌ها برای کارفرمایان بسیار هزینه‌آور است.

استفراغ، بی‌حالی، سرگیجه، سردرد، تنگی نفس و...، عادی‌ترین عوارضی هستند که گریبان‌گیر این کودکان کار می‌شوند. اکثر این کودکان، بعد از چند سال قادر به کار نمی‌باشند، غالباً به‌دلیل تنگی نفس و عفونت‌های پوستی که به‌دلیل عدم مراقبت‌های پزشکی، آسیب‌های جدی به سلامت و بدن این کودکان می‌زند.

مسمومی که در مزارع تنباکو استفاده می‌شود بسیار خطرناک و سرطان‌زا است، و بوته تنباکو نیز می‌تواند باعث سرطان شود. اکثر این کودکان، بعد از چند سال به‌سرطان مبتلا می‌شوند و در نهایت مرگی بسیار زود هنگام...

کشورهایی که بیش‌ترین تنباکو را در جهان تولید می‌کنند عبارتند از: چین؛ هند؛ برزیل؛ آمریکا؛ آرژانتین؛ مالای و اندونزی. تقریباً در همه این کشورها از جمله آمریکا، از کودکان در مزارع تنباکو استفاده می‌شود.

شاید استفاده نکردن از تنباکو، کمترین کمکی باشد برای کمک به این کودکان معصوم.

به امید ریشه‌کن شدن کار کودکان

نسترن جعفری، 18 ساله

کودکان کار در ایران

جایگاه اجتماعی کارگران در جامعه نادیده

بچه‌های کار، چراغ خاموش فردا!

گرفته می‌شود!

بهار، این کلمه بیش‌تر برای ما، دربردارنده شادی، لحظات خوش، نو شدن و حس‌های خوب زیاد دیگری است. اما همه چیز آن‌طور که از دور به‌نظر می‌رسد، زیبا نیست. در دل این همه شادی و جنب و جوش غمی نهفته است که معمولاً خیلی به‌چشم‌مان نمی‌آید؛ غمی که بیش‌تر ما ساده از کنار آن می‌گذریم: غم بچه‌های کار!

دختران و پسرانی که روزهایشان تکراری است. فرقی نمی‌کند که نوروز است و یا پلدا، بهار است یا که زمستان. آن‌ها هر روز را مثل دیروز سپری می‌کنند. تلاش برای گذراندن زندگی و برآورده کردن نیازهای روزمره، چراغ فردای روشن را از آن‌ها ربوده است. کودکان کار را بار آخری که به‌ایران سفر کردم بهتر لمس کردم. دختران و پسران معصوم و بی‌گناهی را دیدم که ساعت‌ها را پشت چراغ قرمزهای طولانی چهارراه‌ها سپری می‌کردند و دنیایشان در خیابان‌های پردود خلاصه می‌شد.

دختران و پسرانی که با سر و صورت‌های خاکی و چشم‌های نگران در انبوه جمعیت پرسه می‌زدند تا امروزشان فردا شود و فردایی که فرقی با امروز ندارد؛ پر از سختی‌ها و بدون هیچ امیدی به‌آینده.

آن روزها در چشم دختران نوجوان ترس دیدم؛ ترسی که سرچشمه از سوءاستفاده‌گری‌ها می‌گرفت و در چشم پسران نوجوان غم غرور سرکوب شده؛ غروری که هر روز در دست‌های خالی‌شان می‌شکند و اما چیزی که میان همه‌شان مشترک است اضطراب سپری کردن امروز و سردرگمی در فکر فردایشان است. فردایی که شاید می‌توانست خیلی درخشان باشد. حتماً در میان این کودکان و نوجوانان زحمت‌کش کم نیستند آن‌هایی که استعداد و توانایی‌های کم‌نظیری دارند و می‌توانند افتخار شوند. نه تنها برای خود و خانواده‌شان، بلکه برای همه مردم ایران و همین فکرهاست که غمی عمیق در دلت می‌نشانند.

اما به‌راستی چه باید کرد؟ اگر بنشینیم و برای بهبودی وضعیت‌شان غصه بخوریم و با آرزوی روزهای بهتر را داشته باشیم چیزی تغییر می‌کند؟ و در مقابل امکان این هم نیست با یک دست بتوان دست همه آن‌ها را گرفت. اما من باور دارم اگر همه ما مردم ایران، اگر دست در دست هم دهیم، آتشی می‌شویم در دل دنیای تاریک و سردشان!

دنیا باستانی، ۱۷ ساله



در تمام دنیا، روز اول ماه مه را به‌عنوان روز کارگر جشن می‌گیرند و برنامه‌های دیگری برگزار می‌کنند. کارگران طبقه مهمی از جامعه را تشکیل می‌دهند. این طبقه در تمام طول تاریخ، مورد ظلم و ستم حکمرانان دنیا قرار گرفته است. ارزش کار آن‌ها را همیشه نادیده گرفته‌اند. در واقع این کار پرزحمت کارگران است که چرخ کارخانه‌ها را به‌گردش درمی‌آورد و اقتصاد دنیا را بازتولید می‌کنند.

در بیش‌تر کشورهای دنیا از جمله ایران، کارگران به‌سختی نیازهای زندگی‌شان را تامین می‌کنند. زیرا حقوق آن‌ها بسیار ناچیز است. مردم با شرکت در راه‌پیمایی روز اول ماه مه، حمایت خود را از طبقه کارگر نشان می‌دهند. به‌امید روزی که همه مردم از حقوق و امکانات مساوی برخوردار شوند! ۱۷ ساله



تکدی‌گری در جامعه

تکدی‌گری زمینه‌ساز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی است.

امروزه می‌توان تکدی‌گری را در بسیاری از جوامع بشری نظاره کرد که در هر جامعه و کشوری به‌شکل‌های متفاوت و متعدد وجود دارد. امروزه تکدی در جامعه به‌یک معضل اجتماعی تبدیل شده است و به‌طور فراوان در هر گوشه و کنار شهر می‌توان به این مورد برخورد.

به‌نظر من، تکدی‌گری پدیده‌ای است که در طول تاریخ گذشته جوامع بشری نیز وجود داشته است، لیکن در هر جامعه از تنوع و ابعاد متفاوتی برخوردار بوده است. تکدی‌گری از آسیب‌های اجتماعی به‌دلایل مختلف به وجود می‌آید. عوامل مختلفی همچون فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار مهمی در بروز این آسیب‌ها دارند و پدیده تکدی‌گری از جمله این آسیب‌هاست. این معضل اجتماعی، مورد توجه حکومت‌ها قرار نگرفته است.

اکثریت بررسی‌ها نشان می‌دهد که گدایی با اعتیاد، خودکشی و سرقت در ارتباط است و علت‌های دیگری هم مانند فقر مادی، ناکامی اقتصادی، اعتیاد، مهاجرت، معلولیت و بی‌مهری ممکن است موجب روی آوردن فرد به‌گدایی شود.

و همچنان به‌نظر من، یکی از بزرگ‌ترین عامل تکدی‌گری در خیابان‌ها و کوچه و پس کوچه‌ها و در جنب مغازه‌ها، بیکاری بیش از حد در جامعه و بی‌سوادی بیش از حد است.

حمید قنبری، ۱۹ ساله

کودکان کار کودکانی هستند که در سنین کم مجبور به‌کار کردن می‌شوند. این‌گونه کودکان در کشور ایران بسیار دیده می‌شود.

این کودکان از راه‌های مختلفی وارد بازار کار در سنین کم می‌شوند که از جمله معتاد بودن پدر و یا مادر، فقر خانوادگی از دلایل آن به‌شمار می‌آید.

این کودکان معمولاً سر چهارراه‌های شلوغ مشغول به‌تمیز کردن شیشه ماشین‌ها، فروختن گل و دستمال کاغذی هستند.

در بعضی از خانواده‌ها که مادر و یا پدر معتاد هستند و درآمد خوبی ندارند مجبور می‌شوند از بچه‌های خودشان به‌شکل‌های مختلف استفاده کنند تا بتوانند پول خرید مواد مخدر را پیدا کنند. خانواده‌هایی که دختر دارند در بیش‌تر مواقع آن‌ها را به‌مردی می‌دهند که چندین سال از دختر بزرگ‌تر است و در قبال آن پول زیادی می‌دهند؛ مرد خریدار این کودک را وادار به‌فروختن جنس، تمیز کردن شیشه ماشین‌ها، فروختن فال می‌کند تا پول در بیاورد.

بسیاری از این کودکان توسط مراکز کنترول و سازمان‌دهی می‌شوند. این‌گونه مراکز غیرقانونی است و پیگرد قانونی دارد.

این‌گونه مراکز از بچه‌هایی تشکیل می‌شود که خانواده‌ها آن‌ها را به‌مرکز فروخته و یا کودکانی که از خانواده دزدیده شده‌اند. معمولاً این مراکز در جنوب شهر و یا خارج از شهر قرار دارند.

روسای این مراکز کودکان را مجبور به‌کار بر سر چهارراه‌ها و یا مکان‌های شلوغ می‌کنند و هر چه درآمد آن کودک در روز است را می‌گیرند و در قبال آن پول ناچیزی به‌خود کودک می‌دهند. خورد و خوراک و پوشاک این‌گونه کودکان خوب نیست و بیش‌تر پول آن‌ها را مرکز گرفته و به‌آن‌ها اندکی امکانات می‌دهد. این کودکان در این مراکز، حق تحصیل ندارند، آن‌ها اجازه رفتن به‌مدرسه و یا دوست شدن با افراد غریبه را ندارند.

بسیاری از این کودکان به‌دلیل فقر مجبور به‌فروختن تن خود در سنین کم می‌شوند. خانواده آن‌ها، آن‌ها را برای یک شب اجاره می‌دهند و در قبال آن پول می‌گیرند.

بیش‌تر این کودکان، قشنگ‌ترین دوران زندگی‌شان را از دست می‌دهند و کودکی‌شان صرف کار کردن می‌شود و تأثیر شدید بر جسم و روحیه کودک می‌گذارد.

کار کردن کودکان در شهرهای بزرگ و کوچک متفاوت است. برای مثال کودکانی که در شهرهای کوچک کار می‌کنند مشغول به‌کشاورزی، دامداری و یا باربری هستند و کارهایی همچون فروختن اجناس کمتر دیده می‌شود. اما کودکانی که در شهرهای بزرگ کار می‌کنند مشغول به‌فروختن جنس‌های مختلف هستند.

بر اساس آمار سازمان بین‌المللی کار (ILO) سالانه ۲۵۰ میلیون کودک وارد بازار کار می‌شوند و از دوران کودکی خود محروم هستند. ۶۱ درصد در آسیا، ۳۲ درصد در آفریقا و ۷ درصد در آمریکای لاتین کودکان کار وجود دارد. (wikipedia)

عاطفه عسگر محمدی، ۱۶ ساله

فساد در هالیوود

رسانه، قلاده‌ای که تفکر انسان‌ها رو کنترل می‌کند و به هر طرف که می‌خواهد می‌کشانند. رسانه و سیاست هر کشوری با زنجیری نامرئی به یکدیگر وصل شده‌اند. شاید بتوان گفت قوی‌ترین سلاح سیاستمداران، رسانه‌ها می‌باشند.

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چرا پیش‌داوری‌ها، احساس ترحم، تنفر و هزاران افکار دیگر نسبت به گروه‌های مختلف انسان وجود دارد، انسان‌هایی که شاید هیچ‌کدام از آن‌ها را ندیده باشیم.

من در این مقاله تلاش می‌کنم تا فیلم‌های هالیوود را از زاویه‌ای متفاوت کند و کاو نمایم.

ما در همه فیلم‌های هالیوود، تصویری مشابه از اعراب و مسلمانان شاهد هستیم. انسان‌هایی بی‌سواد، وحشی، خطرناک و شهوت‌پرست و جنگ‌طلب. انسان‌های خطرناکی که از انسانیت بونی نبرده‌اند. این تصویر غلط از کودکی به ما خوراند می‌شود.

فیلم علاءالدین از شرکت دیزنی، توسط میلیون‌ها کودک در گوشه و کنار دنیا دیده شده است.

I come from a land, from far away
place where the caravan camels
room, where they cut off your ear if
they dont like your face, it's barbaric
but hey its home.

فیلم علاءالدین با این آهنگ آغاز می‌شود، گوش‌هایت را می‌پرند اگر از قیافه‌ات خوش‌شان نیاید، آیا به راستی این آهنگ مناسبی برای یک برنامه ویژه کودکان است؟ آیا شرکتی به عظمت دیزنی قادر به ساخت آهنگی مناسب سن مخاطبین خود نیست؟ ما در فیلم علاءالدین شاهد صحنه‌های خشونت‌انگیزی علیه زنان هستیم. مادر فرشته پاکی برای هر کودکی می‌باشد، آیا خشونت نسبت به قهرمان زندگی هر کودکی در چنین فیلمی مناسب است؟ مخاطبین دائم عصبانیتی خاص در طی تماشای این فیلم همراهان است. در سکانسی زنی برای کودک گرسنه‌اش سیبی می‌دزد و سربازی برای مجازات می‌خواهد دست آن زن را قطع کند. یک مادر که از روی اجبار برای کودک خود سیبی می‌دزد، به قهرمانی تبدیل می‌شود که هر کسی او را ستایش می‌کند ولی سربازان عرب می‌خواهند دست او را قطع کنند، آیا کنایه زدن به قوانین اسلام در برنامه‌ای برای کودکان کار درستی است؟ تعجب‌آور است عرب‌هایی که صدای سگ در می‌آورند، عرب‌هایی که قالی پرند سوار می‌شوند، عرب‌های جادوگر، عرب‌هایی که مار را از سبدشان با فلوت‌زدن در می‌آورند، آیا این تصویر موجب تنفر کودکان از عرب‌ها نمی‌شود؟

انسان‌هایی شهوت‌پرست که قادر به کنترل خود نمی‌باشند، تصویری کلیشه‌ای از اعراب در هالیوود می‌باشد. زن‌ستیزی عرب‌ها در بسیاری از فیلم‌های هالیوود به آشکار قابل رویت می‌باشد.

Samsom against sheik (1962),
cannonball runs 2 (1981), Jewel of the
nile (1985), Never say never again
(1983), Sahara (1983)

از جمله فیلم‌های هستند که با داستانی مشابه ساخته شده‌اند، عرب‌ها زنان اروپایی را دزدیده تا آتش شهوت بدون مرز خود را خاموش نمایند.

فیلم‌هایی که به قدری نژادپرستانه و زشت ساخته شده‌اند که باز گویی دیالوگ‌ها و صحنه‌های این فیلم‌ها برایم بسیار سخت و دشوار است. ولی برای روشن‌تر شدن این مقاله، مجبور به دوباره دیدن این فیلم‌ها شدم.

Happy hooker goes to washington (1977)

در سکانسی از این فیلم زنی آمریکایی به مردی عرب می‌گوید، من هر شب مجبور بودم با سگ‌های خخته شده کارهای نقرت‌انگیزی انجام دهم. مرد عرب پاسخ می‌دهد: خوب بهتر از گوسفندها می‌باشند؛ سگ‌ها تمیزترند؛ اما من هر دو را امتحان کردم. عرب‌هایی

احمق که حتی از حیوانات برای شهوت‌رانی خود استفاده می‌کنند.

فیلم دروغ واقعی با بازی «آرنولد»، یکی از نژاد پرستانه‌ترین و خجالت‌آورترین اثرهای هالیوود است؛ عرب‌های تروریست می‌خواهند با یک بمب دو میلیون آمریکایی را ترور کنند. در آن فیلم تروریست‌های عرب بسیار احمق نشان داده می‌شوند. و در آخر فیلم آمریکایی‌های «قهرمان» پیروز می‌شوند.

Chapter two (1979)

در آغاز فیلم مردی به استقبال دوستش که از لندن برگشته است می‌رود و می‌پرسد لندن چطور بود مردی که از لندن برگشته است پاسخ می‌دهد: پر از عرب. فکر کنید آن مرد می‌گفت پر از سیاهپوست یا پر از اسپانیایی یا پر از یهودی، آن فیلم یک فیلم نژادپرستانه نام می‌گرفت و شاید اجازه اکران هم نمی‌گرفت.

Father of the bride 2 (1995)

یکی از نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های هالیوود است. یک خانواده عرب به طور سرزده سراغ یک خانواده آمریکایی رفته و مبلغ هنگفتی را برای خرید فوری خانه‌شان پیشنهاد می‌دهند. مرد آمریکایی یک روز پس از فروش خانه پشیمان می‌شود و می‌خواهد خانه را پس بگیرد اما مرد عرب برای فروش خانه ده برابر قیمت خریداری شده می‌خواهد. بسیار جالب است، این همان کاری است که اسرائیلی‌ها با فلسطینی‌ها انجام داده‌اند. فکر کنید به جای خانواده عرب یک خانواده یهودی بود، چه جنجالی آغاز می‌شد؟



Gladiator (2000)

که هیچ ربطی به عرب‌ها و مسلمانان و آسیا ندارد. این عرب‌ها هستند که برده‌داری می‌کنند و به طرز وحشیانه‌ای با آن‌ها برخورد می‌کنند.

بیش از ۳۰۰ فیلم در هالیوود، حاوی صحنه‌های عرب‌ستیزی هستند. به عبارت دیگر ۲۵ درصد از فیلم‌های هالیوود.

Harum Scarum (1951), Invitation to the dance (1956), Iron eagle (1986), Navy seals (1990), A perfect murder (1998), Three kings (1999), Back to the future (1985), Looking for the danger (1957), Raiders of the lost ark (1981), Son of pink panther (1993), Dead before dishonor (1987), Indiana Jones (1989), Earnest in the army (1998), Network (1976)).

از جمله خجالت‌آورترین و نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های هالیوود علیه عرب‌ها و مسلمانان است.

اگر ما به تبلیغات نازیست‌ها علیه یهودی‌ها نگاهی بیاندازیم خواهیم دید که یهودی‌ها یک تهدید اقتصادی نشان داده می‌شدند؛ انسان‌های ثروتمندی که برای دستیابی به قدرت و پول بیش‌تر حاضر به هر کاری هستند. متأسفانه تاریخ همواره در حال تکرار است؛ و حال تبلیغات ضد عرب‌ها را در هالیوود شاهدیم؛ تشابه تبلیغات یهودستیزی و عرب‌ستیزی تراژدی نژادپرستی را آشکار می‌کند.

عرب‌های پولدار که همواره خواستار دست‌یابی به بمب اتم (مانند فیلم دیکتاتور)، پولدارهایی که قصد کشتن همه دنیا را دارند.

سیاست آمریکا و هالیوود به یکدیگر گره خورده‌اند. در ابتدا فیلم‌های ضداسلامی را به نمایش می‌گذارند؛ و بعد از چند سال حمله به افغانستان و عراق و دیگر کشورهای «اسلامی» را آغاز می‌کنند. بعد از سال ۱۹۴۸، هالیوود شروع به ساختن فیلم‌های ضدفلسطینیان کرد؛ بعد از این‌که کشور اسرائیل به وجود آمد. این فلسطینیان هستند که آواره می‌شوند؛ زنان و کودکان بی‌گناه فلسطینی کشته می‌شوند. اما در هالیوود داستان به شکل کاملاً وارونه نشان داده می‌شود. در هالیوود، فلسطینیان تروریست و جنگ‌طلب و اسرائیلی‌ها انسان‌های صلح‌طلب و بشردوست معرفی می‌شوند.

Exodus(1960), Death before dishonor (1987), Black Sunday (1977), cast a giant shadow (1966)

از جمله فیلم‌های ضد فلسطینیان است. وجه مشترک این فیلم‌ها در این است که در همه آن فیلم‌ها فلسطینیان تروریست‌هایی هستند که قادرند هر کسی را در هر زمانی و به هر دلیلی بکشند. و حتی زنان فلسطینی نیز انسان‌های خطرناکی نشان داده می‌شوند.

Menachem Golan, Yoram Globus

دو یهودی یک شرکت تولید فیلم به نام «کنون» تأسیس کرده‌اند. آن شرکت در طی ۲۰ سال بیش از ۳۰ فیلم تولید کرده است که عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی به طرز آشکاری قابل رویت است.

Hell squad (1985), The delta force (1986)

از جمله فیلم‌های این شرکت است که نژادپرستانه‌ترین فیلم‌های این شرکت به شمار می‌آیند.

ما در هیچ فیلمی نمی‌بینیم که یک عرب بی‌گناه کشته شود. یا آن‌که درد و عذاب بکشد. یا آن‌که یک اسرائیلی یا آمریکایی یک عرب را بی‌گناه بکشد. سیاست هالیوود با گذشت زمان هیچ تغییری نکرده است.

Engagement (2000), American sniper (2015)

با داستانی کاملاً مشابه ساخته شده‌اند؛ سربازانی که مجبور می‌شوند کودکان و زنان تروریست را بکشند برای دفاع از کشورشان؛ سربازان مهربان و قهرمان که از روی اجبار کودکان را می‌کشند. در

این دو فیلم، سربازان بعد از کشتن مردم بی‌گناه و بی‌سلاح با افتخار به خود می‌بالند؛ انسانیت به کجا رفته است؛ عرب‌ها را انسان‌هایی بی‌ارزش نشان می‌دهند که زندگی‌شان هیچ ارزشی ندارند. آن‌ها کوشش می‌کنند تا مردم را قانع نمایند که کودکان امروز تروریست‌های فردا خواهند بود. بسیار خنده‌دار است آمریکایی‌ها به کشورهای «اسلامی» حمله می‌کند و آن‌ها رو قتل‌عام می‌کنند ولی در فیلم‌های هالیوود می‌بینیم که این مسلمانان هستند که تروریست و جنگ‌طلب هستند.

بعد از این همه فیلم‌های نژادپرستانه علیه عرب‌ها و مسلمانان، وقتی یک عرب بی‌گناه زخمی می‌شود؛ جانیاز می‌شود، کشته می‌شود و یا این‌که در زندانی مانند ابو غریب (عراق) شکنجه می‌شوند، آیا کسی احساس همدردی می‌کند؟ و یا این‌که شادمان می‌شویم از آن‌که تروریستی از بین رفته است؟ برای هیچ‌کس هیچ اهمیتی ندارد، چون اکثر مردم جهان با تأثیر گرفتن از هالیوود بر این باور اند که همه مسلمانان جزئی از طالبان، القاعده و یا الشبাব هستند.

وقتی آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند و زنان و کودکان بی‌گناه را کشتند؛ وقتی به افغانستان حمله کردند و سربازان آمریکایی دست به کشتار جمعی (تفریح برای آن‌ها) زدند؛ وقتی یهودی‌ها کودکان فلسطینی را می‌کشند؛ صدای کسی در نمی‌آید. کسی اعتراض نمی‌کند که چرا کشوری که علمدار حقوق بشر است؛ آغازکننده اکثر جنگ‌ها است؟ چرا به چند کشور «اسلامی» حمله کرده است. چون همه بر این باورند که مسلمان‌ها انسان‌های آدمکش و خطرناکی هستند.

علیرضا رضایی، ۱۸ ساله

نامه به شهروندان افغان در ایران!

این دنیا و حقارت این انسان‌ها را ببخش خاتم، بگذار در باتلاق کوتاه فکری و نژادپرستی دست و پا بزنند و غرق شوند. خاتم این تو نیستی که باید غمگین باشی برای ناحق‌هایی که در حق شما شد، این کوتاه فکراوند که باید برای فقر فرهنگی خود ضجه بزنند. می‌دانم که همسرت برای از ظلم و ستم و جنگ، به‌کشور ما «ایران» مهاجرت کرد. می‌دانم که آینده‌ای خوش برای فرزندانانت می‌خواست. می‌دانم که او به‌دنبال یک سرپناه آرام و دور از جنگ بود. اما روزی که شوهرت در آن حادثه تلخ که از این دنیای به‌ظاهر شیرین، اما در باطن تلخ خداحافظی کرد، تو ماندی و یک عالم فکر و هزار چه کنم چه کنی. چه می‌کردی این خطای تو نبود که همسرت باید غیرقانونی در ساختمان‌سازی کارگری می‌کرد و حتی حق بیمه هم نداشت. روزی که مالک ساختمان‌ساز تلاش کرد که جان همسر ترا با قیمتی ناچیز بخرد این خطای تو نبود که قبول کردی. می‌دانم که می‌دانستی اگر شکایتی از مالک ساختمان‌ساز می‌کردی چه بر سرت می‌آمد. اگر ترا به‌وطن (افغانستان) بر می‌گرداندند بعد از این همه سال سختی غربت، آیا سرپناهی برای تو در افغانستان بود که برگردی. می‌دانم کمر خانواده‌ات شکسته ولی نمی‌دونم با این بغض معصومانه کودکان که چه می‌کردی. اگر دخترت از مدرسه به‌خانه می‌آید گریه‌کنان می‌گوید مادر چرا بین من و ایرانی تفاوت قائل‌اند. ما را ببخش البته یادمان نبود که بچه‌های تو حق تحصیل را هم ندارند. ببخش اگر در زندگی‌ات با انبوه فراوان نژادپرستی روبه‌رو شدی.



ایرانی عزیز، هموطن من از من دلگیر نشو. می‌دانم که تو هم مثل من از این دلگیری و این‌که همه را به‌یک نام (ایرانی) بخوانم باعث دل‌سردی تو است. ولی هم من و هم تو می‌دانیم که چه جنایت‌ها که نشد آن هم تنها به‌دنبال جایی که در آن خبری از صدای بمب و فوران خون از رگ‌ها نباشد. بیایید کاری کنیم همچون محمد بتها را نشکنیم، بلکه خشم غضب و جنگ را متلاشی کنیم. به‌امید روزی که پرتو دوستی و عشق در دنیا تابیده شود.

نازنین سادات تقوی، 17 ساله

751,000 تومان را به‌یاد آورید؟ این مقدار هم از طرف دولت انتخاب شده است و هم توسط دولت حکومت اسلامی ایران مورد تصویب قرار گرفته شده است.



بنابراین دفعه بعدی که کسی سعی می‌کند که به‌شما بگوید که همه چیز بستگی به‌سخت کوشی انسان‌ها دارد، به‌آن‌ها یادآوری کنید که این‌طور نیست. وقت آن رسیده که قبول کنیم که سیستم سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند. ولی به‌یاد داشته باشید که مهم نیست در شرایط کاضر چه‌قدر مزد می‌دهد؛ مهم نیست که چه‌قدر آینده ترسناک به‌نظر می‌رسد. ما و نسل‌های بعدی وظیفه درست کردن این وضع را داریم. ما شانس ساخت چرخه متعادل‌تری را داریم. پس بیایید تا بکوشیم نه برای پول، بلکه برای آینده ای متعادل‌تر و انسانی‌تر.

پرهام آریش، 17 ساله



من_ستایش_هستم

روز یک‌شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۵ «ستایش قریشی»، دختر شش ساله افغان در محله خیرآباد ورامین توسط جوان ۱۷ ساله ایرانی ربوده شد، مورد تجاوز قرار گرفت، با ضربات چاقو به‌قتل رسید و جسدش با اسید سوزانده شد. ظاهراً این یک فاجعه انسانی و تراژیک است اما این نوع وقایع زمینه‌هایی دارد که ریشه اصلی آن، به‌حاکمیت و قوانین ضدانسانی و افغان‌ستیزی آن می‌رسد. بنابراین تا روزی که حکومت اسلامی آزادی‌ستیز، زن‌ستیز، افغان‌ستیز و فاشیست بر سر قدرت است این نوع فجایع، خشم و انتقام و غیره بازتولید خواهد شد. ما با بازماندگان ستایش هم‌دردی و همبستگی می‌کنیم و خواهان پایان دادن به آزار و اذیت افغان‌های مقیم ایران هستیم که حق مسلم‌شان است شهروند جامعه ما باشند.

کارخانه‌ها مشغول به کارند!

کارخانه‌ها مشغول به کارند. پول هنوز در حال گردش است و دنیا هنوز در حال چرخش است. اما نمی‌دانم چه منطقی پشت این گردش پول است؟ مطمئناً اکثریت شما از جواب این سوال مطلع هستید. زیرا که همه از بی‌عدالتی سیستم مالی با خبرند. طبق خبر روزنامه گاردین (theguardian) در حال حاضر ثروت ۶۲ نفر از پول‌دارترین انسان‌های جهان روی‌هم‌رفته بیشتر از ثروت نصف مردم کره زمین است و این اختلاف به‌طور مداوم در حال رشد است.

به‌نظر من دلیل اصلی رشد این اختلاف این است که ما مردم درک نادرستی از سیستم چرخش پول داریم. این سیستم را از پدر و مادر خود یاد گرفته و در آینده به‌کودکان خود می‌آموزیم مثل یک دایره بی‌انتهای. همه ما این جملات را شنیده‌ایم که «اگر سخت درس بخوانیم می‌توانیم یک کار خوب بیابیم و پول زیادی کسب کنیم.» اما در واقع به‌این سادگی نیست، از جمله دلایلی که مانع حقیقت بودن این باور می‌شود می‌توان به‌دو دلیل اشاره کرد. ما به‌جزئیات این دو دلیل می‌پردازیم.

دلیل اول این واقعیت است که در حال حاضر سیستم جهان به‌گونه‌ای ساخته شده است که به‌مردم فرصتی برای رشد داده نمی‌شود. در واقع این سیستم طوری بنا شده است که در آن اغنیا غنی‌تر می‌شوند و فقرا فقیرتر. یک مثال خوب برای این باور را می‌توانیم با نگاهی کوتاه به‌حداقل دستمزدها پیدا کنیم. در این مثال، به‌خاطر آشنایی داشتن با واحد پول از حداقل دستمزد در ایران استفاده می‌کنیم ولی به‌خاطر بسپارید که این مسئله‌ای جهانی است: در حال حاضر حداقل دستمزد در ایران، 7,513,408 ریال در هر ماه است. این عدد ممکن است در نگاه اول بزرگ به‌نظر بیاید اما در حقیقت 751,000 تومان بیش نیست؛ همه ما می‌دانیم که گذران زندگی با این مقدار پول برای یک خانواده عادی غیر ممکن است. حالا سعی کنید که خرج تحصیلات و پس‌انداز کوچکی را به‌این بودجه کوچک اضافه کنید. در حال حاضر این کارگران هستند که باید با چنین شرایط سختی زندگی کنند در حالی که یک خانواده مرفه می‌تواند برای کودکان خود سرمایه‌گذاری بکند و همچنان به‌کسب پول ادامه دهد.

در صورتی که چرخ همه کارخانه‌ها هنوز حرکت می‌کند و کارگرانی که این چرخ‌ها را به‌حرکت می‌اندازند ماهی ۷۵۱ هزار تومان بیش‌تر دریافت نمی‌کنند. به‌همین خاطر است که تامین یک زندگی بهتر برای عده بزرگی از جهان رویایی بیش نیست. این شباهت خاصی به‌سیستم هند دارد که در آن سطح و شغل یک فرد بر اساس خانواده آن‌ها انتخاب می‌شود. و مشمنزکننده‌ترین قسمت در این مسئله این است که نه تنها دولت‌ها، هیچ کاری برای کمک به‌مردم در این وضعیت انجام نمی‌دهند، بلکه آن‌ها قسمتی از دنیا و شرایط کنونی هستند بنابراین دلیل، حداقل مزد ماهانه

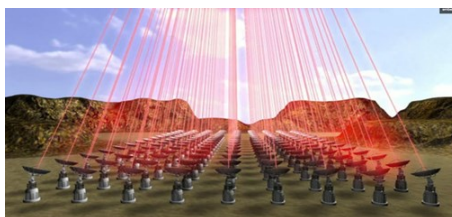
علمی

معرفی پروژه سفر به ستاره همسایه

در دوازدهم آپریل، همزمان با پنجاه و پنجمین سالگرد پرتاب اولین انسان به فضا، کیهان‌شناس مشهور، استیون هاوکینگ و سرمایه‌گذار روس، یوری میلنر به همراه گروهی از دانشمندان، از ارسال يك سفینه به ستاره همسایه، طی سی سال آینده خبر داده‌اند.



در این پروژه صد میلیون دلاری که «Star shot» نام دارد قرار است يك سفینه کوچک طی مدت بیست سال به نزدیکترین ستاره به خورشید برسد. مسافتی که با تکنولوژی روز، پیمودنش حدود ۳۰ هزار سال به طول می‌انجامد. این سفینه، به اندازه يك تمبر است و بادبان بزرگی به آن متصل خواهد بود. در زمین مجموعه‌ای از دستگاه‌ها ساخته خواهد شد که بادبان سفینه را با لیزر به مدت دو دقیقه هدف قرار می‌دهند تا به ۲۰ درصد سرعت نور برسد. بعد از سه روز این سفینه، به پلوتو و بعد از ۲۰ سال به منظومه ستاره‌ای همسایه که «Alfa Centauri» نام دارد خواهد رسید. فاصله این منظومه از خورشید، ۴/۳ سال نوری است که برابر با حدود ۴۰ تریلیون کیلومتر است. انرژی که برای این کار لازم است تقریباً برابر با انرژی لازم برای پرتاب يك سفینه معمولی است.



این پروژه برخی چالش‌ها را به دنبال خواهد داشت از جمله:

- جلوگیری از تاثیر گذاشتن اتمسفر زمین بر روی لیزرها
- هدفگیری دقیق سفینه به سمت ستاره
- تعادل بادبان در طول مسیر
- هدفگیری دقیق فرستنده به سمت زمین
- استفاده از بادبان به جای آنتن
- اگر این سفینه به سلامت به مقصد برسد می‌تواند عکس‌ها و اطلاعات ارزشمندی را از ۳ ستاره این سامانه به همراه سیارات احتمالی اطراف آن برای دانشمندان در زمین ارسال کند.

منبع: space.com

امین کوخایی، ۱۷ ساله

تهدیدهای تروریستی در سوند

به یاد اقبال مسیح

اول ماه مه، روزجهانی کارگر، یادآور درد و رنج و استثمار همه کارگران کوچک و بزرگ، زن و مرد در جهان است. یادآور کارگرانی که بر سر کار، در تظاهرات‌های خیابانی و اعتصابات جان باختند و یا به‌خوجه‌های مرگ سپرده شدند.

اقبال مسیح، کودکی بود که در سن چهار سالگی توسط خانواده‌اش به قیمت ۱۶ دلار، به یک تاجر صاحب کارگاه‌های قالی‌بافی در پاکستان فروخته شد. و به‌صفت بردگی میلیون‌ها کودک بی‌نام‌ونشانی و بی‌دفاع و زائیده فقر پیوست که کارهای خطرناک، سخت، و پر از تحقیر و توهین و تجاوز، و مرگ‌های تدریجی در اثر فشار کار و یا ناگهانی و بیماری، از ویژگی‌های زندگی پر درد و رنج آن‌هاست. البته اگر بشود اسمش را زندگی گذاشت!

اقبال مسیح یکی از کودکان کار بود که در سال ۱۹۸۳ متولد شد و وقتی هنوز چیزی از زندگی نمی‌دانست، اما کارفرمایش را به‌خوبی می‌شناخت، و می‌دانست که باید از صبح پشت داربست قالی چمباتمه بزند و سخت کار کند. و می‌دانست که باید بدون چون و چرا از اوامر کارفرمایش تبعیت کند.

اقبال تا ده‌سالگی در شرایط بردگی، در کارگاه‌های قالی‌بافی صاحبش به‌کار کشیده شد. در سال ۱۹۹۳، به‌کمک نیروهایی که علیه کار اجباری کودکان مبارزه می‌کردند از بردگی آزاد شد و به‌سوند و آمریکا سفر کرد. وی در آنی کشورها و با شرکت در کنفرانس‌هایی به‌مبارزه با بهره‌کشی از کودکان برخاست.

پیکار و پیماها و ماجراهای زندگی اقبال، موجی قوی از افکار عمومی را علیه استثمار کودکان جلب کرد. اقبال در هر سفرانی خود، از زندگی اجباری و شرایط سخت کار و مشکلات و رنج کودکان اسیر سخن گفت. سخنان اقبال مسیح، از شعارهای ثابت سازمان‌های مدافع کودکان کار در جهان شده است: - باخون کودکان معامله نکنید. - باید قلم در دست کودکان باشد، نه ابزار کار.

مبارزه اقبال، نتیجه داد. چرا که دولت وقت پاکستان مجبور شد برخی از این‌گونه کارگاه‌های بافندگی و قالی‌بافی را تعطیل کرد. اقبال به‌تزد خانواده‌اش در پاکستان برگشت. و ضمن کار، با سازمان‌های جهانی که در جهت لغو کار کودکان و استثمار کودکان فعالیت می‌کردند، همکاری بسیار نزدیک و فعالی داشت.

اقبال بارها توسط کسانی که منافع‌شان در ادامه بهره‌کشی از کودکان به‌خطر افتاده بود تهدید به‌مرگ شد. اما او با وجود این‌که جدی‌بودن تهدیدات را در عمر کوتاهش با گوشت و پوست لمس کرده بود، به‌آن‌ها اهمیت نداد تا این که سرانجام در روز ۱۶ آوریل ۱۹۹۵، در ۳۵ کیلومتری شهر لاهور پاکستان، موقعی که با دوچرخه به‌طرف زمین کشاورزی یکی از بستگانش می‌رفت، با اصابت ۱۲۰ ساجمه تفنگ ساجمه‌ای جان باخت.

علت قتل اقبال مسیح روشن بود اما قاتل شناسایی و دستگیر نشد. اما ۵ سال بعد از مرگ اقبال، در روز هفتم آوریل سال ۲۰۰۰ جایزه بین‌المللی کودکان را به‌وی تعلق گرفت و در کشورهای مختلف، مدرسی برای کودکان بی‌سرپرست به‌اسم او گشوده شد. اما نام اقبال مسیح، یادآور شرم سرمایه‌داری، همراه با حس عمیق و انسانی برای تعهد به مبارزه با هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان و کار کودکان رنج و کار است. یاد اقبال مسیح گرامی باد!

پلیس امنیت سوند(سپو) و اداره پلیس ملی گروهی تشکیل داده‌اند که می‌خواهند تمام اطلاعاتی که دریافت می‌شود را مدیریت کنند. برای پردازش و بررسی این اطلاعات، بخش ملی و بین‌المللی سپو و از جمله بخش عملیات پلیس نوآ، با یکدیگر همکاری می‌کنند. بنا به اطلاعاتی که بخش خبر رادیو سوند اکوت به آن دست یافته است، این اطلاعات به‌عملیات مشکوک تروریستی در منطقه استکهلم ارتباط دارد.

سیمون بینرت از بخش مطبوعاتی سپو می‌گوید: من می‌توانم تایید کنم که سپو به‌شدت روی اطلاعاتی که به‌دست ما می‌رسد، کار می‌کند. او می‌گوید: این اطلاعات طوری ارزیابی می‌شوند که ما نمی‌توانیم آن‌ها را رد کنیم.

اما پلیس امنیت سوند، سپو در مورد این‌که این اطلاعات در چه زمینه‌هایی است و چه مدت است که سپو به‌آن دست‌یافته و آیا در ارتباط با تهدیدهای تروریستی است یا خیر، به‌بخش خبر رادیو سوند، توضیحاتی ارائه نمی‌کند.

آیا این اطلاعات می‌تواند بر میزان تهدیدات علیه سوند، تاثیر بگذارد؟

- آن‌چه که ما می‌توانیم ارزیابی کنیم این است که در حال حاضر بر میزان تهدیدات تروریستی علیه سوند، تاثیری نمی‌گذارد. اما سطح آن در حد بالا باقی خواهد ماند.

او ادامه می‌دهد: به‌طور نسبی گاهی این اتفاق می‌افتد که پلیس امنیت این نوع اطلاعات را از تمامی مناطق عملیاتی دریافت می‌کند. این اطلاعات می‌توانند کم و بیش نامطمئن باشند و گاهی کم و بیش ملموس و مشخص هستند. برای همین نیاز است که زمانی برای ارزیابی این اطلاعات بگذاریم که یار می‌شوند یا مورد تایید قرار می‌گیرند.

بر اساس یافته‌های اکوت، اطلاعات دریافت شده از سوی سپو در مورد عملیات مشکوک تروریستی است که به منطقه استکهلم ارتباط دارد. این اطلاعات مبهم هستند اما بعد از حوادث تروریستی در بروکسل، مسنولان نمی‌توانند آن‌ها را نادیده بگیرند.

با توجه به‌شکست داعش در مقر خود و تهدیدات صورت گرفته از سوی این گروه تروریستی، یکی از منابع آگاه پلیس به اکوت گفته است که حملات تروریستی در بروکسل نشانه‌ای از تهدیدات داعش بود، بنابراین باید تمام اطلاعاتی که به‌دست می‌آیند، جدی گرفته شوند.

منبع: رادیو پژواک-بخش فارسی رادیو سوند



Dikt Karin Boye

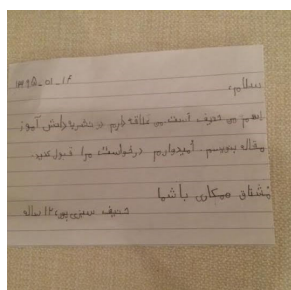
Hur kan jag säga om din röst är
vacker.
Jag vet ju bara, att den genom-
tränger mig
och kommer mig att darra som
ett löv
och trasar sönder mig och
spränger mig.
Vad vet jag om din hud och dina
lemmar.
Det bara skakar mig att de är
dina,
så att för mig finns ingen sömn
och vila,
tills de är mina.



کارین بویه

چگونه می‌توانم بگویم که که صدایت زیباست.
وقتی که می‌دانم صدایت مرا مثل برگ‌های لرزان
تکه پاره شده و خرد شده می‌سازد
من چیزی از پوست و اعضای بدن نمی‌دانم
ولی بدنم به‌لرزه می‌افتد
وقتی که بدانم این پوست و اعضای بدن تو است
برای من خواب معنی ندارد تا لحظه‌ای که،
به‌دانم آن‌ها مال من هستند.

برگردان شعر کارین بویه از سوندی به‌فارس‌ی: پایا
ربی دزفولی، 17 ساله



گزیده‌ای از شعر: «مسافر»، سهراب سپهری

قشنگ یعنی چه؟
قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال
و عشق، تنها عشق
ترا به‌گرمی یک سیب می‌کند مانوس.
و عشق، تنها عشق
مرا به‌وسعت اندوه زندگی‌ها برد،
مرا رساند به امکان یک پرنده شدن.



سهراب سپهری

تو مرا یاد کنی یا نکنی
باورت گر بشود، گر نشود
حرفی نیست
اما نفسم می‌گیرد
در هوایی که نفس‌های تو نیست!

سهراب سپهری

دوست را زیر باران باید برد
عشق را زیر باران باید جست

سهراب سپهری

و عشق
تنها عشق
مرا به‌وسعت اندوه زندگی‌ها برد
مرا رساند
به‌امکان یک پرنده شدن

سهراب سپهری

به‌باغ همسفران

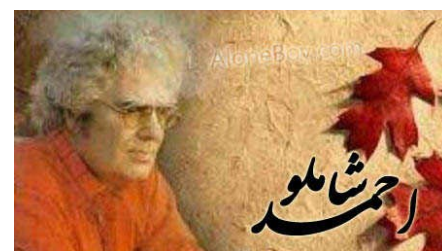
صدا کن مرا
صدای تو خوب است
صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است
که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید
در ابعاد این عصر خاموش
من از طعم تصنیف، درمتن ادراک یک کوچه
تنهاترم
بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ
است
و تنهایی من شبیخون حجم ترا پیش‌بینی نمی‌کرد
و خاصیت عشق این است

سهراب سپهری

انتخاب اشعار حافظ و سهراب سپهری: یگانه رنجبر،
16 ساله



شعر عشق



زیباترین حرفت را بگو

شکنج‌های پنهان سکوتات را آشکاره کن
و هراس مدار از آن‌که بگویند
ترانه‌یی بی‌هوده می‌خوانید. -
چرا که ترانه‌ی ما
ترانه‌ی بی‌هودگی نیست
چرا که عشق
حرفی بی‌هوده نیست.

حتی بگذار آفتاب نیز بر نیاید
به‌خاطر فردای ما اگر
بر ماش منتهیست؛
چرا که عشق
خود فرداست
خود همیشه است.
انتخاب: امین کوخایی، 17 ساله

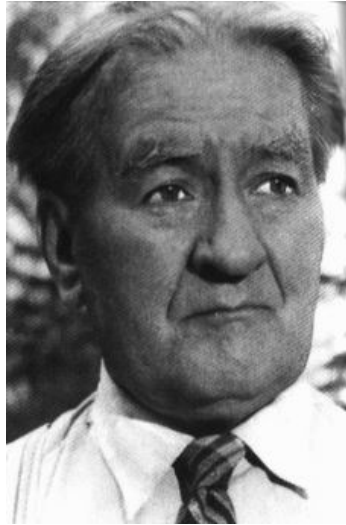
شعری از حافظ



زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
می‌مخور با همه کس تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر به‌فلک فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب مده تا ندهی بر بادم
یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم
شمع هر جمع مشو و نه پسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
شهره شهر مشو تا ننهیم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس
تا به‌خاک در آصف نرسد فریادم
حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که دریند توام آزادم

ArbetareAv **Elmer Diktonius**

Män rör sig
 på isigt plåttak
 50 m. över jorden.
 Med tunga zinkskivor
 i frusna nävar
 de viga kattor likt
 pressar fötterna
 mot starkt sluttande plan,
 hoppar över avgrunder
 där döden ruvar
 i form av tom luft
 och jordens dragningskraft
 på fotsbred takås går de nu
 rakryggiga
 med blåfrusna ansiktet grinande
 i röda vintersolljuset.
 Gudar? filmartister? profeter
 som gör nya underverk
 för moderna biblar? –
 nej: arbetare
 som utför sitt vanliga jobb
 för en ringa penning.



*Elmer Rafael Diktonius, född 20 januari 1896 i Helsingfors, Finland, död 23 september 1961 i Grankulla, Finland, var en finlandssvensk författare, översättare, litteratur- och musikkritiker samt tonsättare. Wikipedia

Dikten är vald av Mahla Najafi, 18 år

I rörelse

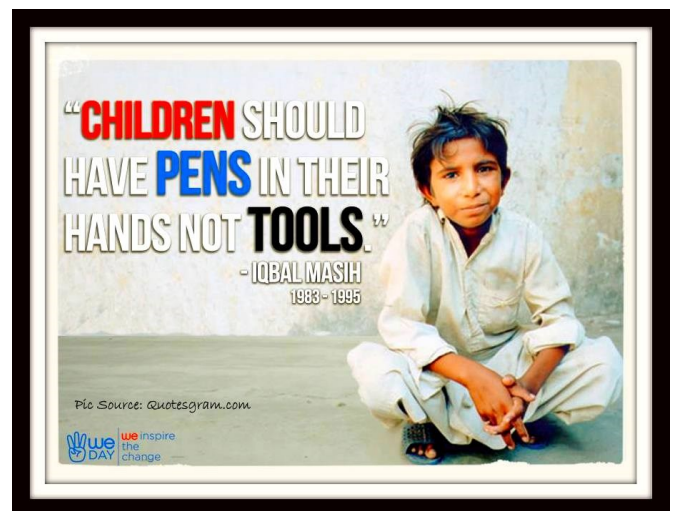
Den mätta dagen, den är aldrig störst.
 Den bästa dagen är en dag av törst.
 Nog finns det mål och mening i vår färd -
 men det är vägen, som är mödan värd.
 Det bästa målet är en nattlång rast,
 där elden tänds och brödet bryts i hast.
 På ställen, där man sover blott en gång,
 blir sömnen trygg och drömmen full av sång.
 Bryt upp, bryt upp! Den nya dagen gryr.
 Oändligt är vårt stora äventyr.

* Dikten "I rörelse" är skriven av Karin Boye, och är en del av diktsamlingen "Härdarna" som är utgiven 1927! Dikten är väldigt känd och har livit översatt till flera olika språk, inklusive engelska som den har blivit översatt till flera gånger! Det är en episk dikt, alltså en berättande dikt, och handlar om livet, hur vi resonerar och hur vi tänker!

Dikten är vald av Mahla Najafi, 18 år

Minns Iqbal Masih på första maj

I år är det tjugo ett år sedan svenska fackförbund nåddes av beskedet att trettonårige Iqbal Masih hade mördats i sitt hemland Pakistan. Mordet skedde två veckor före första maj 1995. Iqbal Masih hade varit i Sverige något år tidigare. Han var inbjuden av dåvarande Industrifacket och talade om kampen mot barnarbete, om barns rättigheter till skolgång och barns rätt att vara barn. Iqbal Masih visste vad han pratade om. Han hade själv som fyraåring sålts som "skuldslav" för motsvarande hundra kronor då hans mamma måste genomgå en operation. Iqbal Masih skulle jobba som mattknytare till dess skulden var betald. Som tioåring rymde han och med hjälp av frivilligorganisationer blev han en internationellt känd aktivist mot barnarbete och slaveri. Bland annat kunde han vid sitt besök i Stockholm snabbt peka ut vilka mattor i exklusiva mattaffärer som var knutna av barn. Mordet på Iqbal Masih sände chockvågor genom världen.



Möjligen påskyndade mordet en insikt hos matt- och klädesleverantörer, åtminstone svenska leverantörer, att införa uppförandekoder och öka sin kontroll av underleverantörer, men framför allt vidgades insikten om barns rätt till bra skolgång. Ett av Iqbal Masihs huvudbudskap var att barn utan kunskap aldrig lär sig ställa krav.

"Barn ska ha pennor i sina händer, inte verktyg", var en fras han ofta upprepade i sina tal.

Artikel är vald av Sara babaei, 17 år